



ڈاکٹر ذاکر حسین لائبریری

**DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY**

JAMIA MILLIA ISLAMIA  
JAMIA NAGAR

NEW DELHI

CALL NO. \_\_\_\_\_

Accession No. \_\_\_\_\_

A-4229

شرح جام جان نما

محمد سید کدین بن عزالدین

(محرر الحرام ۱۲۷۱ هـ)

۴  
تعمیر و ترمیم بناهای  
موجوده در شهر  
کابل

تعمیر و ترمیم بناهای  
موجوده در شهر  
کابل

مکتبہ جامعہ تہجد  
لاہور  
پتہ: ۱۰۰، گلبرگ، لاہور

مشابهت نفسی بین اشیاء و صفات  
بسیار است و در این حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

از این حدیث معلوم میشود  
که اشیاء و صفات در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

این حدیث نشان دهنده  
مشابهت نفسی است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

در حدیث بسیار  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث  
بسیار از این قبیل است و در حدیث

و موهب و مایلمین هر ذات و صفات جامع بود و بهر آنکه ذات احدیت  
ازین مرتبه ساخته و حقیقت همه نفس این مرتبه است بی اعتبار  
غایب بظن و ظهور که مرتبه ذات و صفات است و بی اعتبار لوجه  
باطن و ظاهری که مرتبه احدیت و احدیت است تا بردن عالم فرد  
نویسد که اما طاعت ربوبیت مع البرین لم یقتضیان بینما یزعم لا یستویان  
در یاد کمال او و احدیت و آخرت یکی میبندند یعنی نو او سده او مرتبه  
و مستفاد به برین در معنی او و مینی چون او در مرتبه احدیت بگفته  
که هیچ چیز با او بلاد و آخرت در مرتبه و احدیت و او را  
آخرت جد مرتبه سده احدیت که مرتبه احدیت است هم تمام  
قرین صریح که مستحق او است که در مرتبه احدیت است و او را  
احواله کمال نزد ایمان دو قسم است اولی و ثانوی  
ست از عدم توقف در وجود و ظهور او برین از ذرات و بعد  
طبقه ذرات است بی ذرات از مرتبه و احدیت است از توقف ظاهر  
حق بر ایمان عالم و در اد کمال ذاتی ای کمال و در این ذات از حقیقت  
ظاهر و کمال بهمای کمال و لاین هما و از حقیقت مذکور و ان عقیده  
و ایمان عقیده است عقیدات من الازل الی الابد و کمال او  
وجود و علم و نور و شعور او در بیان بر یک عنصر است و اینست با علم  
لوزن دو گانه و هیچ آن که متعلق شعور او در کمال ذاتی و کمال  
تفکیک است وجه افعال بسیار تفصیل است و می آید که از حقیقت  
بودن مرتبه احدیت که در این مرتبه احدیت است و مرتبه  
سمایه ای کلی است اگر چه دیگر مراتب هم جامع است در این مرتبه  
الوحدت اعتبار است از این هما و ذات و مراتب و افعال است  
خاص و حدود است که در جبه و مابین است و هر چه  
بیان از لوازم او می باشد علی حقیقت است و اینست که بر مرتبه

در مرتبه

از این مرتبه احدیت است  
تا به مرتبه احدیت است  
بظن و ظهور که مرتبه ذات و صفات است  
باطن و ظاهری که مرتبه احدیت و احدیت است  
کمال او و احدیت و آخرت یکی میبندند  
است از عدم توقف در وجود و ظهور او  
طبقه ذرات است بی ذرات از مرتبه و احدیت  
حق بر ایمان عالم و در اد کمال ذاتی  
ظاهر و کمال بهمای کمال و لاین هما

کمال ذاتی او در مرتبه احدیت  
است که از حقیقت است و مرتبه  
الوحدت اعتبار است از این هما و ذات و مراتب و افعال است  
خاص و حدود است که در جبه و مابین است

من الووب والامكان  
 در آنکه تین ثانی متعین بر دو طرف است  
 و یک وسط که دو مواجبت دارد یکی طرف باطن که وحدت است و دیگری ظاهر  
 که کثرت است و این وحدت که در ضمن اوست لذت حسیست سرایت و آفت  
 در وی ظاهر وجود است که مرتبه و جوب وجود درین طرف تعین یافته است  
 و طرف دیگر ظاهر که کثرت است که مرتبه امکان درین تعین  
 و مرتبه وجود در نزد ایشان عبارتست از اسما و الهی که کثرت و کثرت  
 است بلکه با کثرت تا آنکه مذکور است در دراره نایب و امکان عبارتست  
 تا در آن که نیز کثرت است عقل کل نفس کل تا آخر که نیز در آن  
 کور است و وسط ترنج است میان بی وجود و امکان که برکت با  
 افتد است و آن حقیقت است که از جهت همه انسان تمام حقایق ممکن  
 و چون در ضمن است لهذا انسان کامل جامع جمیع مراتب  
 و با این تنزلات وجود میسر و این همه خلفه الله گشت  
 و عملیات نامیاد بر آن همه حقایق و ارواح و اقسام تفصیل حقیقت  
 و روح و جسم است و او حقیقت و روح و جسم اجمال بیع نفس حقیقت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات وحدت است بی اعتبار مواجبت اطراف  
 امکان و طرف ظهور و روح آن و جسم آن علی القیاس نیز عبارتست  
 ازین رتبه با اعتبار مواجبت بطرف ظهور و وجه حقایق و ارواح محسوسه  
 و مسموعه و غیر مستوره و حسب تفصیل او نیز و اجمال انبیا و اولاد  
 اصحاب او یاد کرد. علان عرض شرح و ناقصان نقش اصل و روح او  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم جنین است یعنی ایشان از رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم نفس اندر شده وحدت را که نقش و صورت مرتبه احدت  
 است که اصل او و همچنین نقل کردند فرزند او را که مرتبه واحدیت است  
 در رسول صلی الله علیه و سلم علی قیاس و باطن نقل کردند  
 آیه بعد از آنکه طایفه دوستان که طالب علم نوحید بودند

این کلام در بیان  
 حقایق است که در  
 این کتاب مذکور است

این کلام در بیان حقایق است  
 که در این کتاب مذکور است  
 و در بیان حقایق است  
 که در این کتاب مذکور است  
 و در بیان حقایق است  
 که در این کتاب مذکور است

و کتب قدیم تحقیق و تجزیه اندام مشتمل بر توحید علمی است که شناخته شده است و در  
 غیر حق را وجود نیست و اشیا و سینه مگر خطا است و مجانی حق و موهبت  
 طایفه هستند که نمی آیند یعنی از وجود میده اند اشیا و اما مگر خطا هر  
 و مجانی حق و معنی تحقیق نزد ایشان نشود حق است در صورت آسمان  
 او که اگر آن از نس محبت نشود تحقیق بحق از خلق و نه خلق از حق  
 و معنی تجزیه نزد ایشان از اول مالوی العدم است تکلیف و سیر  
 رویت ظهور حق در کل م از الفاظ ائمه این طایفه ایشان را در عقین  
 حاصل نموده و از کتب ایشان و ضمن عبارت آن قاصد را بدست  
 احتیاج زیاد است اینصاح م از من فطرانهاست نمود که در  
 هیات و توحید و مراتب وجودی باشد اما  
 آسمان الهی کالی است و بر او از علم توحید آنچه باز کند  
 تعین باشد چه مراتب وجودی است مراتب در جزوی است  
 است که مراد مراتب جزوی باشد م و از برای بر مرتبه دایره بر او از  
 صورت بر مرتبه را بدایر بنامی بنفایح صور محسوسات در معقولات  
 که شایسته این معقولات را در صور محسوسات بنام در غایت مفهوم  
 در اینند هر چه در این در عالم ملک محسوسات اند م التماس ایشان  
 که در م و بعد از استخاره بالمشاوران مشغول شدیم و این رساله را جان جهان  
 نامی نام نهادیم من بنا بر آنکه این رساله را بنام جان را می نامند  
 و امید عظمت بی چون جان است که این انصر را از حفظ و ذکا  
 یعنی از لغزشش بکند در م اما علی حالت و قدر و مال  
 این رساله مشتاق است که در دایره و در دایره مرتبه اول بود و قوس  
 و خطی دردی که ترخ است بین القوسین مع کرمه امره اول است  
 دایره اول در احد است و دایره دوم در اعتبار اول است و در علم  
 و در تجلی و تعین اول دایره دوم در با هر دو که وجودی است

توحید  
 مراتب  
 وجودی  
 مراتب  
 وجودی  
 مراتب  
 وجودی



خاص است و بی حاکم امکان از لوازم است و برزخیت نامی  
 است که آن برزخ است بین حاکم و غیر امکان و بعین و حیث نامی  
 به آنکه اگر الله تعالی بنوره که اولی که بود حکم ظهور در بطون و واحدیت  
 در احدیت منبج بود و برود در سلطوت و وحدت منبج یعنی  
 حکم و اثر نور و واحدیت اصلاً ظهور نیامده بودند در ضمن وحدت  
 و نه در مرتبه خود برود در غلبه و قدر وحدت که در ضمن احدیت است  
 در مرتبه ذات شریع و مختلطه وحدت را درین مرتبه اصلاً وجودت  
 و تمام نیست غیرت و اسم و رسم و لغت و وصف و ظهور و بطون  
 و صفا و وجوب و امکان منبجی بود بنا بر آنکه درین مرتبه  
 را کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و این امور مستلزم کثرت اند

چه عینیت  
 اینها هم عبارات است از ذات با صفت و دردی همچون علم یا قدرت  
 یا ندی همچون قدوس و سلام و اسم عبارات است از خلق و صفات خلق  
 و لغت عبارات است از صفت وجودی و وصف امر از صفت وجود  
 و عدلی و بعضی گفتند مراد از لغت آنکه موجب تمیز ذاتی باشد و وصف  
 و حسب تمیز عرضی باشد و ما از لغت صفت سخن و از وصف  
 صفت غیر از سخن ظهور موجب کثرت است و بطون بی ظهور مصوری  
 و همچنین کثرت و احدت و وجوب و امکان و وجوب احدت  
 از اینها و آنی که امکان از اینها و کونی و نشان ظاهریت  
 و بی حدت و اولت و اطرقت فعلی زیرا که مستلزم کثرت است  
 چنانچه از ملاحظه شد که خلوق کثرت است و کثرت است که هر  
 برود و جلوه دهد و غیب است نزد ایشان احدت است از این  
 اخلاق بسیار از این مرتبه و خلوق کثرت است بنا بر آنکه خدا  
 در خلوق کثرت را در اولت نیست درین مرتبه هم غیر از کثرت است

و اینها هم عبارات است از ذات با صفت و دردی همچون علم یا قدرت یا ندی همچون قدوس و سلام و اسم عبارات است از خلق و صفات خلق و لغت عبارات است از صفت وجودی و وصف امر از صفت وجود و عدلی و بعضی گفتند مراد از لغت آنکه موجب تمیز ذاتی باشد و وصف و حسب تمیز عرضی باشد و ما از لغت صفت سخن و از وصف صفت غیر از سخن ظهور موجب کثرت است و بطون بی ظهور مصوری و همچنین کثرت و احدت و وجوب و امکان و وجوب احدت از اینها و آنی که امکان از اینها و کونی و نشان ظاهریت و بی حدت و اولت و اطرقت فعلی زیرا که مستلزم کثرت است چنانچه از ملاحظه شد که خلوق کثرت است و کثرت است که هر برود و جلوه دهد و غیب است نزد ایشان احدت است از این اخلاق بسیار از این مرتبه و خلوق کثرت است بنا بر آنکه خدا در خلوق کثرت را در اولت نیست درین مرتبه هم غیر از کثرت است

و اینها هم عبارات است از ذات با صفت و دردی همچون علم یا قدرت یا ندی همچون قدوس و سلام و اسم عبارات است از خلق و صفات خلق و لغت عبارات است از صفت وجودی و وصف امر از صفت وجود و عدلی و بعضی گفتند مراد از لغت آنکه موجب تمیز ذاتی باشد و وصف و حسب تمیز عرضی باشد و ما از لغت صفت سخن و از وصف صفت غیر از سخن ظهور موجب کثرت است و بطون بی ظهور مصوری و همچنین کثرت و احدت و وجوب و امکان و وجوب احدت از اینها و آنی که امکان از اینها و کونی و نشان ظاهریت و بی حدت و اولت و اطرقت فعلی زیرا که مستلزم کثرت است چنانچه از ملاحظه شد که خلوق کثرت است و کثرت است که هر برود و جلوه دهد و غیب است نزد ایشان احدت است از این اخلاق بسیار از این مرتبه و خلوق کثرت است بنا بر آنکه خدا در خلوق کثرت را در اولت نیست درین مرتبه هم غیر از کثرت است

کتابش نیست و معنی ارادت نزد ایشان تکیه ذات است برای ایجاد  
مصدق اول جمله که در بصفت وحدت بود پس اول تعین گزار  
عجب هویت ظاهر گشت و وحدتی بود که اصل قانیات است  
یعنی حالت اجمال بود که اولاً مشاهده است و در مستی و قانیات است  
که حقایق ایشانند و در ظهور و بطون مساوی زیرا که سرحدت  
جامع میان رد و بی واسطه هر چه خواهد بود توجه نمود و رنگ او نبرد ظهور  
در وقت ابتدا عالم و بطون در وقت انتهایی عالم و باعتبار آنکه  
قابل استعداد ظهور و بطون است و استعداد این شخص است  
با نقوه واحدیت و واحدیت را مظهر آنکه در هر دو در هر دو  
چه احدیت و واحدیت مستقیمین اند ظاهر مینه در الابد است  
و استعدادی که در نظر باشد بنی و این لید و استعداد در دو  
طرف از وحدت است پس احدیت و واحدیت از وحدت مشتق  
شدند باعتبار آنکه نظر است و اگر نه بی الحقیقت احدیت نشاء کل است  
چنانکه محبت و محبوبیت از محبت و عاشقیقت و معشوقیت از عشق  
با اعتبار و سلطنت او سر یعنی وحدت هر دو طرف را کسم بر  
برو اظهر کرده است و پس زیر اگر معنی بر رخ حاصل است و این است  
الوجه نسبت است معین احدیت و واحدیت در مستقیمین اند  
معین احدیت با اعتبار بطون و ارتفاع لذت و تعین و معین واحدیت با اعتبار  
ظهور و اشیاء متعدد و با این معنی اشارت کرده است بقول نویسنده  
رأد اعتبار است آنچه میان عالمیت و معلومیت و علم در مرتبه ذات بر  
و دان حضرت عالم خود است و علم هم خود است اکنون نظر بر عالمیت و معلومیت  
و علم حکیم میگوید که علم نسبت است بین العالم و المعلوم و احدیت و واحدیت  
بنظر آن قیاس میگویند زیرا که وحدت را دو اعمارت ذی قیاس یکی از جهت  
و اعداد و النسب است که از مواجده لایف بطون حاصل است

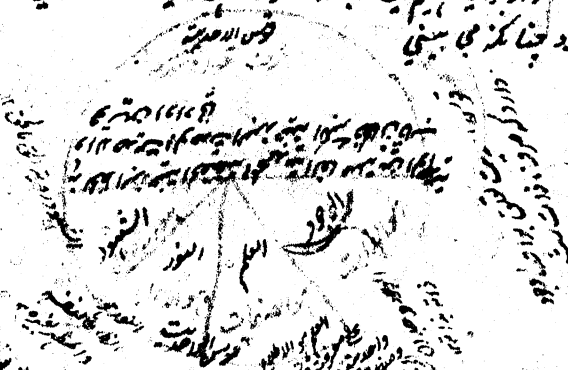
جمع م  
در این مقصد از حدیث  
و در این مقصد از حدیث  
و در این مقصد از حدیث

در این مقصد از حدیث  
و در این مقصد از حدیث

در این کتاب در بیان این که  
 در هر یک از اینها که در این کتاب  
 در هر یک از اینها که در این کتاب

که ذات را با این اعتبار احد میگویند و یکی من حیث اشبات المتعدد والترتيب  
 که حاصل است از سواجهت طرف ظهور که ذات را با این اعتبار واحد میگویند  
 پس وحدت باعتبار ذات و در حکم وسطیت دارد بین الاعتباری که بود  
 آنکه عین طرفین و ذاتی با اعتبار حکایت استقاء التعدد والترتيب و توحید  
 آن را و از برای تقسیم این مرتبه و استقرار در زمین دایره اشاک کرده می  
 شود چنانکه می بینی

در این اشکالات و اعتدالات  
 فی وحدت الذات جمعیت الوجود  
 و الصفات فی علم الواحد و  
 بر این اشکالات که در نظر اول  
 فکانت حاکم الوجود و  
 الدال علی ان وجوده



ذات  
 صفات  
 سوازه  
 کاد  
 در این کتاب در بیان این که  
 در هر یک از اینها که در این کتاب

الحقیقه المحدثه  
 علیه و رسم صورتها حتی کانت لقب عینه و مقابله  
 ای کان خط البرزخیه الکبری قدر قوس  
 تمیز احدی من الاخر  
 من علی السلام این برزخ است یا اولی از اولان باطن این برزخ است و این  
 مراد است با تمام قوسین و این دایره بوسط قطری که عادت در هر  
 مقوسه کرده میشود و قوس که قوس اذن مسمی با حدیث و قوس دیگر  
 مسمی با وحدت و آن خط وسطانی که برزخیت بینها مسمی با وحدت  
 و قیاب قوسین و باعتبار آنکه حاصل یکی اول است مسمی با حقیقت  
 محمدیه و دیگری اول است مسمی با وحدت و از این جهت  
 که طریقی اوینده و بر او خط وسطانی ظاهر کرده اند هر یک از این

در این اشکالات و اعتدالات  
 فی وحدت الذات جمعیت الوجود  
 و الصفات فی علم الواحد و  
 بر این اشکالات که در نظر اول  
 فکانت حاکم الوجود و  
 الدال علی ان وجوده  
 در این کتاب در بیان این که  
 در هر یک از اینها که در این کتاب

و هر یک از احدیته در حدیث بقوس تمیز باقی رحایل و تمیز طریق  
 واحدیت را تقسیم کرده اند و چهار قسم را اعتبارات را بود که وجود عام و آرزو  
 شود و سه در اقسام الوجودی و اقسام اعتباری را کرده شده <sup>در</sup> این  
 مرتبه احدیت هیچ چیز اصلاً تمیز نمود چون حالت بیطراحی بیادند به  
 اعتبار آنکه بان حالت شعور ذات من حیث الاسماء و الصفات مجله شود  
 علم میگویند و باعتبار آنکه بان تکوین و وجود حقیقی میشود و نور میگویند و به  
 اعتبار آنکه بان فن خود من حیث الاسماء و الصفات مجله میشود و وجود میگویند  
 و باعتبار آنکه در حد و تفصیل است الی الله به جمله است به شود و میگویند  
 و این امور را اعتبارات <sup>مطلقه</sup> نام بران گفت که درین مرتبه <sup>مطلقه</sup> اعتبارات را نامیدند  
 و گاهی در مرتبه واحدیت خوانده بود که مرتبه تفصیل است و بالفضل  
 چنانچه درین مرتبه شعور ذات من حیث الاسماء و الصفات است همین مقصود  
 ذات مرذات از حیثیت توجه باطن وحدت و آن را علم ذاتی میگویند  
 و لهذا علم را بعضی تعین اول میگویند همچون صاحب مقصود و همچنین باقی  
 خود بخود از حیثیت مذکور چنانکه قول مصنف در مابعد اشیا میکند که است  
 چنانکه وجدان و علم و شعور و نور که ذات را بنام لغتها محو حاصل است  
 مفصله نیز حاصل شود و از جهت این معنی در اقسام از نوع قوس واحدیت  
 اعتبار کرده اند زیرا که حق سبحانه تعالی بان تعین اول که وحدت است  
 بر خود تکلیف کرده <sup>یعنی</sup> به تعین اول خود را معنی گردان علمت و خود را <sup>مطلقه</sup>  
 سده یعنی خود را طایفه گردان نور است و خود را در باقیات و آن وحدت  
 و با خودی خودش تصور می بود و آن شعور است و نور علی که در عالم  
 طالب چنانچه بالا گذشت می توهم تقدم اصل استوار و نقدان <sup>تقسیم</sup>  
 یعنی توهم نمیشود که اول بر خود تکلیف نبود پس از آن سده و نیز توهم نمیشود  
 که اول مستتر بود بعد از آن متذکر می شد و نام باقی بود بعد از آن با  
 سده و غایب بود بعد از آن حاضر شد بلکه آنچه حاصل است ازین نوع  
 سده و اول ای الابد است عمل است زیرا که از مراتب از لیه است <sup>از مرتبه</sup>

در این مرتبه

این سخن است

این کلمات در امور الوجودیه است

در بعضی نسخها این یافت می‌شود که وجود است و بر این گفته اند که  
که تلوذات است و در همه شده

اجمال

در

دیگر نسخه

کلیه حادثه و این یافت که وجود است و بعد از ذات صحت  
الاسماء والصفات که عامت و بعد از آنکه که تلوذات است  
و ششم که با وجودی خودش حضور است که کثرت اعتباری است  
در مرتبه مجرد حاصل اندر در قوس واحد است که عامت کثرت است  
ثبت کردن اشبه است از قوس احدیته لزمه آنکه این اعتبارات  
در این حضرت از یکدیگر نمی‌زنند بلکه همین یکدیگر اند بر این که این یکی  
اول متضمن کمال ذاتی و اسمائی نظریه اجمال و کلی است چه بر طریق  
جزئی و تفصیل اما موقوف است بر تشریح حقایق بعضیها عن بعضی خاصه  
بیان کرده می‌رود و حکم علیه وحدت که مرتبه اجمال الاجمال است  
تشریح حقایق را در آن حضرت گنجانیده است و غناء مطلق لازم کمال ذاتی  
است و معنی غناء مطلق آن است که هر چه در صد و تفصیل من ازل  
الی الابد اولاد و اراشا شده است نشود و کلیت او ابدان نشود و کلیت  
از آن تفصیل است بنا بر آنکه آنچه در صد و تفصیل بیان شده است  
اگر چه بر وجه اجمال بود پس از اینجا مطلوب کمال اسمائی باشد  
و وحدت اعتباری است و در این مرتبه کمال آن اسما و مطلوب است چه چون  
توجه بطور نمودنی ظهور اصلا قرار بگیرد و لهذا بعد غناء عالم با شروع  
در ظهور خود کرد ابد الابد کما به انما او خلق تعبد و این کمال مترادف  
بر عالم است تفصیل و منوط است بر آدم علیه السلام اجمالاً بعد تفصیل  
یعنی این کمال گمانی حاصل شود که عالم تفصیل باید همچون عالم مجردات  
و عالم ارواح و عالم مثال و عالم طایفه و عالم غنا و عالم نباتات  
و حیوانات و انسان و این تفصیل تمامه در آدم اجمال یافته است  
و تمام حقایق کلی و جزئی را شامل است و لهذا در انسان کامل بر حقایق  
الهی و کیهانی ظاهر میشود و متعلق با دنیا می‌گردد و حق را در همه موجودات  
می‌شناسد بخند و ملائک عقول و لهذا هرگز نیاید آدم را سجده مکرر کرد  
حق را در مرتبه خاک را شناخت و نیز ذرات من حیث الاله

این یکی دیگر نسخه ای



را اندکی نظور خود میباشند یعنی نفس رحمانی مرتبه احدیت را که می باشد  
 خدای مرتبه کون که پوشیده کی در آن مجدی رسیده که ظاهر جنس را ملین نماید  
 این از همین معنی احد علیه و سلم سوال کرده اند که این کان ربنا قبل ان یخلق  
 قال یعنی معنی و مافوقه بود اما نکته بود اوست با این مرتبه است  
 عن الی در قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق و الی الخ  
 فی عماد ما تحتها بود و مافوقه بود و کان عرشه علی العما را راه انشود  
 و چون تا عده چنانست که ظاهر بر حقوق و کثرت بود می باشد ان  
 سوار افغانی که این قول علیه السلام مافوقه بود و ما تحتها بود پس از معانی این  
 امر ظاهره نمیزد زیرا که این مرتبه را ما از جهت آن میگویند که اوقات بود  
 معنی را اندکی نظور خود میباشند و این مرتبه را عین و تمیله نامند  
 و مرتبه الوهیت گویند زیرا که جامع جمیع اسماء ذات در صفات  
 افعال است و اسم الله زیرا که جامع برای جمیع اسماء است و در الوهیت  
 زیرا که حیوة کل ازین قایلینست زیرا که این مرتبه را همه صفات  
 اند و از حد آن صفات حیات است و عالم گویند زیرا که موجود حقیقی است  
 چنانچه بالذکر است و چون ثانی مرتبه وجود است چون نامرتبه  
 حروف و حجاب و حساب آنچه است حرف بی نیز میگویند و در شکی  
 این مسطورات صادر میشود در خواب دیده شد شخصی از کمالی مرتبه  
 میگوید که اگر نه حرف بودی خلقی حق را عیان دیدی پس حرف را  
 نمودی عین نامی که سبب وصول حق است بی واسطه و حجاب حق را خلق  
 در مرتبه وحدت عیان می دید زیرا که واسطه و حجاب مرتفع شد اما بعد  
 در مرتبه احدیت عیان دیدن محالست زیرا که در این مرتبه اصل عین  
 نیست و معنی حرف پیش اهل اسرار سبب است و سبب حجاب است  
 مرسیب را است زیرا که در واسطه است در وصول سبب چنانکه در  
 حجاب است مرد اول خویش را در عین حجاب است مرصالح خویش را  
 زیرا که هر یک وارثه وصول اند و اگر چه بر وجه دیگر معرفت او است

حجاب  
 ابرار فوق  
 اسماء ذاتی الوهیت  
 در مرتبه کون که پوشیده کی در آن مجدی رسیده که ظاهر جنس را ملین نماید  
 این از همین معنی احد علیه و سلم سوال کرده اند که این کان ربنا قبل ان یخلق الخ  
 قال یعنی معنی و مافوقه بود اما نکته بود اوست با این مرتبه است  
 عن الی در قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل ان یخلق الخ  
 فی عماد ما تحتها بود و مافوقه بود و کان عرشه علی العما را راه انشود  
 و چون تا عده چنانست که ظاهر بر حقوق و کثرت بود می باشد ان  
 سوار افغانی که این قول علیه السلام مافوقه بود و ما تحتها بود پس از معانی این  
 امر ظاهره نمیزد زیرا که این مرتبه را ما از جهت آن میگویند که اوقات بود  
 معنی را اندکی نظور خود میباشند و این مرتبه را عین و تمیله نامند  
 و مرتبه الوهیت گویند زیرا که جامع جمیع اسماء ذات در صفات  
 افعال است و اسم الله زیرا که جامع برای جمیع اسماء است و در الوهیت  
 زیرا که حیوة کل ازین قایلینست زیرا که این مرتبه را همه صفات  
 اند و از حد آن صفات حیات است و عالم گویند زیرا که موجود حقیقی است  
 چنانچه بالذکر است و چون ثانی مرتبه وجود است چون نامرتبه  
 حروف و حجاب و حساب آنچه است حرف بی نیز میگویند و در شکی  
 این مسطورات صادر میشود در خواب دیده شد شخصی از کمالی مرتبه  
 میگوید که اگر نه حرف بودی خلقی حق را عیان دیدی پس حرف را  
 نمودی عین نامی که سبب وصول حق است بی واسطه و حجاب حق را خلق  
 در مرتبه وحدت عیان می دید زیرا که واسطه و حجاب مرتفع شد اما بعد  
 در مرتبه احدیت عیان دیدن محالست زیرا که در این مرتبه اصل عین  
 نیست و معنی حرف پیش اهل اسرار سبب است و سبب حجاب است  
 مرسیب را است زیرا که در واسطه است در وصول سبب چنانکه در  
 حجاب است مرد اول خویش را در عین حجاب است مرصالح خویش را  
 زیرا که هر یک وارثه وصول اند و اگر چه بر وجه دیگر معرفت او است

و در مرتبه کون که پوشیده کی در آن مجدی رسیده که ظاهر جنس را ملین نماید

این از همین معنی احد علیه و سلم سوال کرده اند که این کان ربنا قبل ان یخلق الخ

علم سبب معرفت او است

مستحق  
 احوالات  
 احوالات  
 احوالات

اوست که زیر بار او میرساند و بعضی دیگر گفته اند با آنها ظهور الوجود و بالانقضه  
 تشریح نماید عن المحمود و سنی این قول مصنف بیان کرده و گفت هر چه می باشد که  
 مراد از ب وجود حقیقی باشد باین معنی که ثانی مرتبه وجود است و مظهر وجود  
 است پس وجود مظهر ظاهر شده باشد و می نماید که مراد از ب وجود یعنی  
 توکل با آنها و ظاهر الوجود موجودات باشند و باین معنی که موجودات با ستم  
 برفت ب وجود گشتند پس یعنی احتمال دارد که مراد از ب یعنی توکل با آنها و ظاهر  
 الوجود ثانی مرتبه وجود باشد که تعیین ثانی است و این معنی مصطلح است  
 است زیرا که ب نزد ایشان عبارت است از ثانی مرتبه وجود مراد از وجود  
 موجودات خارجی باشد زیرا که هر یک مظهر مرتبه ثانی در ظهور آید و  
 شاید که مراد از نقطه وحدت باشد وحدت واسطه است که در بنا بر آنکه  
 جزئی نقطه مرکز در مرتبه است همچنان وحدت منشا دایره کثرت است  
 زیرا که باین مرتبه متمیزند عابد که خلق است از ذات که معبود است زیرا که  
 باین مرتبه ظهور و لظهور نماند که حق و خلق است و چون این تعیین  
 و تشخیص ثانی نفسی و ظهوری از تعیین اول بود لا جرم بعد از آن اظهار شده  
 چنانچه او شتم است بر واحدیت و احدیت و بر خدایت این نیز مشتمل  
 است بر وحدت و کثرت و بر زمی فاصل و جامع بینما که وحدت را ظاهر  
 وجود میگویند بنا بر آنکه اعتبار وجود که در مرتبه وحدت بود در مرتبه  
 ظاهر حرکت که در جوب و وصف خاص او است و جوب استانی ایلی را گویند  
 که بابت و حرکت اندید و با عیشت تا آخر آنکه در مرتبه در دایره ثانی و اگر  
 لا شریع گشتی که در ضمن اوست مظهر علم ظهوری است که در مرتبه کثرت  
 حقیقی است که در مرتبه وجود بود در مرتبه کثرت و در مرتبه کثرت  
 ظاهر است و کما و کما که می گویند که بابت و کثرت اندید در مرتبه ظاهر  
 است که امکان از نظر اوست که امکان اسما و کونی را میگویند  
 در مرتبه بابت و کثرت هم بکثرت عقل و نفس و طبیعت کل تا آخر آنکه

مطلق ۲

و احتمال است

ما شتر

و منش ۱۴

بود

بسته وحدتی که در ضمن اوست ۴

التحق الاول مع  
 التفصیل

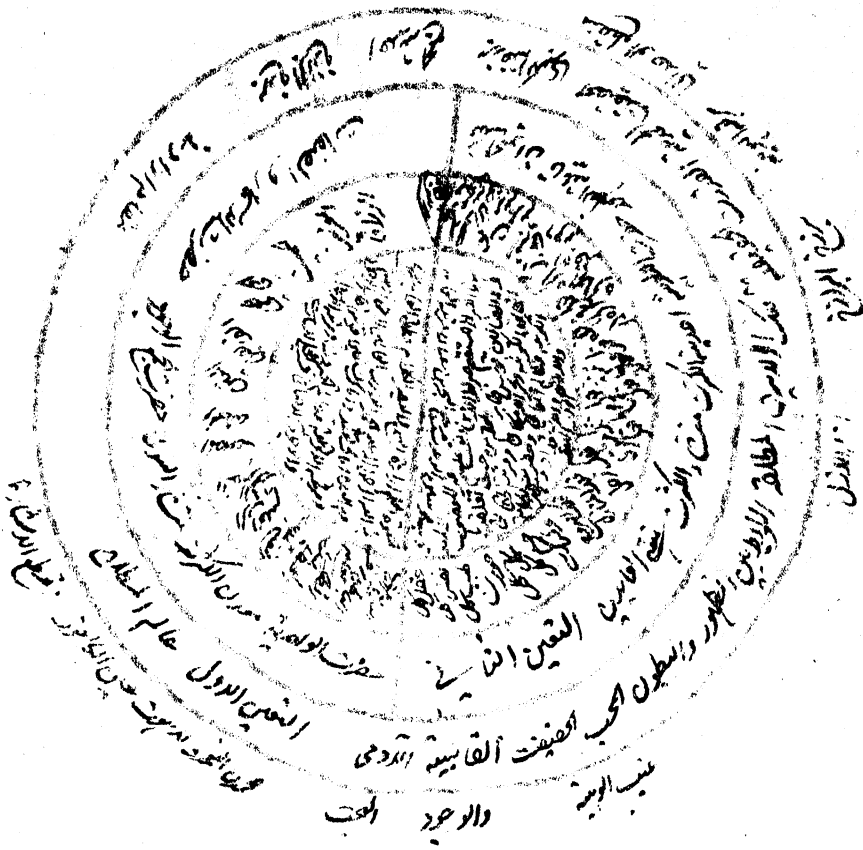
لا اله الا الله  
 محمد رسول الله



زیرا که است در درجه ثانی و درین ظاهر وجود را که درین مرتبه ثانی صورت احدیت  
 و وحدتی است حقیقی از سرایت احدیت در وی و کثرتی است نسبی از سرایت  
 واحدیت در وی که آن وحدت باطنی ظاهر وجود است که شامل شیون کل  
 اعتبارات اصیلت و آن کثرت نسبی منشأ اسما و صفات است  
 و این ظاهر علم را که درین مرتبه دوم صورت واحدیت است کثرتی است حقیقی  
 از سرایت واحدیت در وی و وحدتی نسبی از اثر احدیت در وی  
 که آن کثرت حقیقی با اعیان ممکنات و حقایق کونی میجویند و این وحدت  
 نسبی را حضرت ارسام و عالم معالی میگویند و بحر امکان که کون در قرین  
 گفته ازوست و اشارت بدوست است یعنی ظاهر وجود که در مرتبه دوم است  
 در و برینیه احدیت و احدیت سرایت کرده است لیکن حضرت احدیت را  
 غلبه است و صورت احدیت است لاجرم از سرایت احدیت در وی و وحدت  
 حقیقی با همه از سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی خلاف ظاهر علم  
 درین مرتبه که درو غلبه و وحدت است و صورت اوست پس کثرت حقیقی  
 از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر احدیت  
 در وی از سرایت وی و وحدت آن ظاهر وجود که وحدت حقیقی  
 باطنی ظاهر وجود است و شامل شیون کلی و اعتبارات اصیلت که در مرتبه  
 وحدت حقیقی بود و اینها در و مندرج اند کثرت نسبی آن ظاهر وجود  
 مبدأ اسما و صفات است که ابتدا از وی ظاهر شد و کثرت حقیقی  
 از اعیان ممکنات و حقایق کونی میجویند بنا بر آنکه منشأ و اخص  
 ممکنات و حقایق کونیه خارجیه است و وحدت نسبی را  
 حضرت ارسام و عالم معالی میگویند بنا بر آنکه ارسام اعیان ثابته  
 درین مرتبه است و اعیان ثابته معانی اشیا اند و بحر امکان بنا بر آنکه  
 منشأ اسما و کونی و حقایق است و از آن اشارت باین است بنا بر آنکه  
 مرتبه ظاهر وجود میجویند کثرت و حقایق کونی میجویند بنا بر آنکه  
 وحدت گرفته اند بزین که میان ظاهر وجود و ظاهر علم است و حقیقت

از سرایت احدیت در وی و کثرتی است نسبی از سرایت  
 واحدیت در وی که آن وحدت باطنی ظاهر وجود است که شامل شیون کل  
 اعتبارات اصیلت و آن کثرت نسبی منشأ اسما و صفات است  
 و این ظاهر علم را که درین مرتبه دوم صورت واحدیت است کثرتی است حقیقی  
 از سرایت واحدیت در وی و وحدتی نسبی از اثر احدیت در وی  
 که آن کثرت حقیقی با اعیان ممکنات و حقایق کونی میجویند و این وحدت  
 نسبی را حضرت ارسام و عالم معالی میگویند و بحر امکان که کون در قرین  
 گفته ازوست و اشارت بدوست است یعنی ظاهر وجود که در مرتبه دوم است  
 در و برینیه احدیت و احدیت سرایت کرده است لیکن حضرت احدیت را  
 غلبه است و صورت احدیت است لاجرم از سرایت احدیت در وی و وحدت  
 حقیقی با همه از سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی خلاف ظاهر علم  
 درین مرتبه که درو غلبه و وحدت است و صورت اوست پس کثرت حقیقی  
 از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر احدیت  
 در وی از سرایت وی و وحدت آن ظاهر وجود که وحدت حقیقی  
 باطنی ظاهر وجود است و شامل شیون کلی و اعتبارات اصیلت که در مرتبه  
 وحدت حقیقی بود و اینها در و مندرج اند کثرت نسبی آن ظاهر وجود  
 مبدأ اسما و صفات است که ابتدا از وی ظاهر شد و کثرت حقیقی  
 از اعیان ممکنات و حقایق کونی میجویند بنا بر آنکه منشأ و اخص  
 ممکنات و حقایق کونیه خارجیه است و وحدت نسبی را  
 حضرت ارسام و عالم معالی میگویند بنا بر آنکه ارسام اعیان ثابته  
 درین مرتبه است و اعیان ثابته معانی اشیا اند و بحر امکان بنا بر آنکه  
 منشأ اسما و کونی و حقایق است و از آن اشارت باین است بنا بر آنکه  
 مرتبه ظاهر وجود میجویند کثرت و حقایق کونی میجویند بنا بر آنکه  
 وحدت گرفته اند بزین که میان ظاهر وجود و ظاهر علم است و حقیقت

کون



العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة

العلم هو الملكة



عبر العرف

الف الفعيت

الوجود والعدم

الدين الأول عالم تعلق

عالم الثاني

منقطع عن العلم

الوجود والعدم  
الدين الأول عالم تعلق  
عالم الثاني

حقیقت است که بی است <sup>یعنی حقیقت آدم علیه السلام و مقام او:</sup>  
سازگاری حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم و مقام او است و از برای تحقق  
این مرتبه و آیه دیگر آنرا کرده اند چون کلمه می سوزد آیه الملائکین

الملائکین ازل الازل غیب الغیوب لوجود البیت محمد بن النبی  
من العاقر ذات سازج <sup>منقطع الاله</sup> منقطع الانوار  
غیب البیت عن المطلق ذات <sup>بلا انوار مرتبه البهوت</sup>  
این همه اسرار است در <sup>حدید</sup> آما لائقین به براد

ذات دین مرتبه جمع تعین مخلوقه اسمای برافضالی و اول الذلیل  
 بنا بر آنکه منتهی اسم خراب است قدیمه از لذیبت جمع مرتبه از و مال است و غیب  
 الغیب بنا بر آنکه مرتبه بالا همه مراتب استحقاق است تا مرتبه شهادت  
 که اینها از حسن غایب اند و وجود تحت بنا بر آنکه تحت وجود ذات است  
 بنابر آنکه وجود حق جوهر و عین در ذات است و معنی تحت خالص است در این مرتبه  
 ذات خالص است از اسم و رسم و لغت و وصف و وجه و لغت بنا بر آنکه  
 لغت نزد ایشان عبارت است از وصف ثبوتی و اول مرتبه از وصف  
 ثبوتی است و عین کافر بنا بر آنکه جنبه در کافر سبب قهر و غلبه و دیگر  
 را اصله تحقق ثبوت و بر وجه در وجه صفت او گیرد و چنانکه مرتبه و ثبوت  
 ایضا جنبه ثبوتی است که کافر نتوان رسید چنانکه بنی است از مرتبه نیز  
 نتوان رسید ذات سازع بنا بر آنکه درین مرتبه یا ذات بر او برسد  
 سازع معروضه است و منقطع الوجود الی بنا بر آنکه درین مرتبه  
 وجدانی نیست نه ذاتی و نه صفاتی و لفظ منقطع در بر دو محل لغت طایفه  
 اسم مکان و وجدانی نسبت بوجود آن است و منقطع الاشارات بناء  
 درین مرتبه اصله تمیز نیست تا قابل اشارت باشد و عینه است بنا بر آنکه  
 بهویت نزد ایشان عبارت است از مرتبه ذات تحت است و درین مرتبه ذات  
 غیب است اصله شعور و غیرت و عین المعلق بنا بر آنکه درین مرتبه نیز  
 مطلق است متناهی نیز اطلاق نیست بخبر مرتب دیگر که درین ماستحقاق  
 معنای است و ذات بلا اعتبار بنا بر آنکه درین مرتبه یا ذات  
 و اقله نیست و مرتبه بهویت ای الذلیل است نسبت بهویت و بهو  
 اشارت بذات است و لغت مرفوعی معالوفه است یعنی ذاتی که کامل است  
 در ذاتیه اصلا با و غیر نسبت مالتعین الاول العلم المطلق او وجود  
 الوحدة الحقیقه الی الایة المطابقة التبعی الاولی الی الایة المطابقة  
 والبطون الحقیقه الی الایة المحیطة الحقیقه قاطبیه الی الایة المطابقة  
 بر مع البرازخ در حقیقت است و احدیت الجمع اسماء ذات در مرتبه

که جمع لغت درین مرتبه  
 معنای است و غیره

در مرتبه وحدت اما عقین اولی در مرتبه عالم مطلق و وجود مطلق و سایر  
مشهور ذات و یافت ذات با محبت رسماً درین مرتبه مطلق و محبت  
مراتب دیگر که در شمار یک تقدیم یافته است و وحدت حقیقی بنابر این اسم  
با عتبات نفس بعین اولی است یعنی ذات و وحدت که نسبتاً در مرتبه و طرف  
مسواوی است بخلاف وحدت با عتبات رسماً که در صورت ظهور بالظنون که در دو  
شاید ظهور بالظنون است و خلف الولائیة المطلق بنابر آنکه این مرتبه  
حادثت مراد است مطلقاً که بی مرتبه و ولایت فوق او نیست بخلاف  
مراتب زیر که مراتب اولیة و اولیای است اینها مراتب ولایت مرادند  
اندو حیث ولایت نزد ایشان قیام بعد است بحق نیز و قیام ذات و نفس  
ولایت نظیر ولایت محمدی است صلی الله علیه و سلم و ولایت خاتم الانبیا  
سب بنیاست او و التیمی الاول بنا بر آنکه ظهور اولی مرتبه و الراجح بین الظهور  
الظواهر ذکر او باللائحه است و الحقیقه المحمديه بیان او مقدر شد و ظنیم  
بنسبت بنابر آنکه درین مرتبه حسب حقیقی که با او اشارت است گفت  
فاجتبت ان اعرف قد عرفت الخلق لا عرف و کثیراً محضاً نزد ایشان  
است از مرتبه احد است مکنون است در غیب و آن باطن ترین  
سوره باطنی است و شاید که مراد کتب ظهور توجه باشد کجای خلق باطنی  
اول بنابر آنکه سبوی و بعد او همه قابلیت است و مقام او ادنی و او ادنی  
زود ایشان بعد است از احد است عیان جمع دانسته که از مرتبه واقع است  
لقول قتالی او ادنی زیرا که درین مرتبه سه تن جمع شدند و اینست اعتبار  
لقد رجعت و لمس کلّیة روم و مریخ البرزخ بر حقیقه الکبری بنابر آنکه  
حاضر است میان حق برزخ و امریت الجمع بنابر آنکه احدیت الجمع عیان  
است از اعتبار ذات من حیث بیعی اعتباری خاصه صفات و اشیا  
ان همیشه که مندرج شود در آن نسبت خوار و احدیت و یون و آن  
و احدی که طرف ظهور ظاهر است و احدیت و احدیت التبعین الشافی  
عدا اکثریت مبتدا و السوی حضرت اجمع و الوار و حضرت الامام  
والصفات حضرت الامام است قاضی اکثریت احدیت اکثریت

اینها مراتب ولایت مرادند  
اولیة و اولیای است اینها مراتب  
ولایت مرادند  
بنسبت بنابر آنکه درین مرتبه  
حسب حقیقی که با او اشارت است  
گفت فاجتبت ان اعرف قد عرفت  
الخلق لا عرف و کثیراً محضاً  
زود ایشان بعد است از احد است  
عیان جمع دانسته که از مرتبه  
واقع است لقول قتالی او ادنی  
زیرا که درین مرتبه سه تن جمع  
شدند و اینست اعتبار لقد  
رجعت و لمس کلّیة روم و مریخ  
البرزخ بر حقیقه الکبری بنابر  
آنکه حاضر است میان حق برزخ  
و امریت الجمع بنابر آنکه احدیت  
الجمع عیان است از اعتبار ذات  
من حیث بیعی اعتباری خاصه  
صفات و اشیا ان همیشه که  
مندرج شود در آن نسبت خوار  
و احدیت و یون و آن و احدی  
که طرف ظهور ظاهر است و احدیت  
و احدیت التبعین الشافی عدا  
اکثریت مبتدا و السوی حضرت  
اجمع و الوار و حضرت الامام  
والصفات حضرت الامام است  
قاضی اکثریت احدیت اکثریت

و اینها برای هر اسمی که در حدیث

فقد الحيوة قابلية الظهور منشا و اكثر من النفس الرحمان منتهى العاجز  
 احوال ذات در مرتبه واحده است اما تعين ثانيا في حوت و معدن الكثرات  
 بنا بر الكثرة منشا و اكثر من نفس و حوت و معدن الكثرات  
 لظهور ممكنات باعتبار ظهور او بصور مكانة جسم موهي و غيري ما عند و حضرت  
 الجمع والوجود بنا بر اكثر عبارات است و هو وحدت باعتبار طرف ظهور و ان اهل  
 من مرتبه و درين مرتبه يا فتن ذات است من حيث الوجود و الصفات  
 و غير معلني وجود و زوايد ان يا فتن حق است ذات و ذوات ذات لا و درين مرتبه  
 يا فتن يدك و است زيرا که در مرتبه ذات احد است يا فتن و حصر الاسماء  
 و الصفات و حضرت تالو مرتبه بنا بر ان مرتبه شامل است كما و ه ذات است  
 و الالوهيت عبارات است از حضرت بعلی اسما و ذات و صفات و حال بنا بر  
 متمم است اسما و الی کلی را و قابلية اكثر من بنا بر ان مرتبه و در احوال  
 اشياء و ان قابل کثرت و وحدت خارجيه است و احديت الکثرات با  
 طرف ظهور باشد چنانچه احديت الجمع فلک الحجرة بنا بر ان مرتبه  
 بران مرتبه است زيرا که مستغن حقایق عالم اجسام و ارواح است يا  
 مستغن کرسی است که در حجرة عالم است به با شرفه و عوالم بران  
 قابلية الظهور و است و اکثر بنا بر ان مستغن حقایق عالم است که منشا  
 کثرت و قابلية ظهور عالم است و نفس رحمانی عین بی ثانی است چنانکه  
 بیان خوانده شد و تجلی ثانی چون است با نفس رحمت عالم است و منتهى  
 بنا بر ان مستغن مرتبه الوجود است که منشا و عبادت بدو است و در  
 باعث باطن آخر ظاهر علم فقط شکور عقلم کل نفس کل طبیعت کل رسا  
 شکل کل جسم کل شیء الی در ترقی است با علم و اول و بعد محض  
 کرسی فلک الراج فلک المنازل فلک الزحل فلک مشتری عین قیامی  
 جامع رافع الراج حی سی تمیث عزیرا فلک حوی سلطان صلح فلک برج فلک  
 فلک زهره فلک طارد فلک مکره لای مکره موا کره آب کره فلک مرتبه  
 بنا مرتبه بنانه و فیج در حجاب مرتبه حیوان مرتبه ملک مرتبه  
 از زمان مرتبه و بیج که بر یک از مرتبه و کثرت و ما الی

بیان  
 کثرت  
 حقیق که قوت طبیعت کل در و  
 و کثرت  
 جامع رافع الراج  
 حوی سی تمیث عزیرا  
 فلک حوی سلطان صلح  
 فلک برج فلک  
 فلک زهره فلک  
 طارد فلک مکره  
 لای مکره موا کره  
 آب کره فلک  
 مرتبه ملک  
 مرتبه حیوان  
 مرتبه ملک  
 مرتبه حیوان  
 مرتبه ملک  
 مرتبه حیوان  
 مرتبه ملک

جامع رافع الراج  
 حوی سی تمیث عزیرا  
 فلک حوی سلطان صلح  
 فلک برج فلک  
 فلک زهره فلک  
 طارد فلک مکره  
 لای مکره موا کره  
 آب کره فلک  
 مرتبه ملک  
 مرتبه حیوان  
 مرتبه ملک  
 مرتبه حیوان  
 مرتبه ملک

عبارت است از معنی و استعداده خاص که قائم است بحق و همچنین بیت و مرتبه اسماء  
 کونی عبارت است از معنی و استعداده خاص و همچنین مرتبه و مرتبه حروف و بیجا  
 و معنی و مرتبه منازل از روی حقیقت عبارت است از استعداده خاص  
 و بر یک اسم از اسماء الهی کلمی باعتبار خصوصیت خود با مرتبه اسماء کونی و  
 یک از مرتبه و مرتبه حروف و معنی و مرتبه منازل باعتبار خصوصیت  
 هر یک نسبت به تعلق خاص دارد و نیز با ماکنست و تعلق اول دارد  
 که سبب آن تعلق بر یک از اسماء الهی مرتبه اسماء کونی و حروف و  
 میشود برین مرتبه استعداده خاص است و اصل قایمیت و استعداده  
 ابداع است و لهذا منزه و مری عقلی آن شد که مستقیم بقلم و نظر ابداع  
 چه او را یافته است با مری بی سبق داده و زمان و مثال و غیر متوجه و مری  
 شد و بیجا حرف الف که از او متولد شد هر وقت که اشارت بر یک از حروف  
 بر عالم معلومی واقع است چه ذوات و حقایق حروف است بلکه در حقیقت  
 حروف و حقایق هر چند و نیز متوجه بر یک از شرطین که اول و معانی است  
 بحث استعداده خاص است و اصل قایمیت با غنیمت است لهذا استعداده  
 را می شد برای یک نام و معنی معلوم و باعث استعداده برای یک  
 استعداده آن در حدیث که نفع میشود از او در صورت مسکوت بعد کمال  
 تبدیل میان نفع الهی تعالی میباشد بر صورت که بخوابد و متوجه است از مرتبه  
 برای یک نام و از منازل لطیف با مبدء نفس کی نوع محفوظ است و اول موجود  
 انبغاتی و اول موجود که وجود یافته است در استعداده اول است و او وجود یافته  
 از امر الهی و مراد است وجه خاص بحق که ایمان وجه قابل وجود است  
 و اسم باطن متوجه است بر حق و طبیعت کلی که در ایشان مسطن است زیرا که  
 قایمیت لطایع است و برای یک معنی در الفاظ عالم حاضر در حقایق چهار  
 در وقت در حقایق چهار واجتماع آن و نیز استعداده برای یک معنی  
 در حروف و برای یک اثر از منازل و آخر وجه است بر خلق و حق  
 با او که موی قسم است که آخر مراتب ظهور وجود در وجود در  
 استعداده است که از حروف و آثار که استعداده تنزل یافته در دو  
 کلمه کتبه

که حق تعالی در این صورت اسم استعداده  
 میگوید که هر چه استعداده است  
 باشد و نیز استعداده است  
 بلکه وجود در نقل من خصوصیت



در این صور اجسام و بر خلق آنچه است بر جوهر مذکور است در عالم ملکات و معانی  
 بر آنچه در اجزاء و اجزای و ایجاد در این جهان نازل در مایه که مرکب از طبیعت  
 و جوهر است مقبول وجود اندوه خود همین ندارد چنانچه عقل کل و نفس کل در آن  
 و اسمی است که بر ایجاد شکل کل که قطره سوزنی است و از جوف بر  
 عین محو و از منازر بر سقوط در مایه معنی شکل کل قدرت و شکل آن مقید  
 در آن است خود را بشکلی در آن شکل ظاهر شده است بر این ظاهر است  
 در آن اصل عالم حضرت آبی را صورت آن است که مقید میشود آن صورت  
 آبی بآن صورت اگر این صفت بودی صفت آبی که در آن است  
 شکل کل که در صورتش کمال است همچون شکل طلس که در آن است آنچه  
 در فلک ملکوت و منازک است و اسم حکیم متوجه است بر ایجاد جسم کل که  
 اصل قابلیات اجسام مختلفه است که در اجتماع طبایع مختلفه حکمت  
 در آنی در جازمه و بر منزل منتهی در جسم کل اول صور طبایع کل است  
 که طبیعت حکم خویش در او اظهار کرده است پس حرارت در طبیعت  
 و برینست را قبول کرده حق قیای طاهر که در ریزه است در صور  
 بر اسقادات مختلفه در صورت است بر این است بر ایجاد  
 که محیط اجسام است جوف قاف و بر منزل ذراع در مایه که در آن است  
 گفته است قدرت و کروی و محیط تمام عالم است و آنچه ظاهرش است  
 السمرات السبع والاربعون سبع الکبری الاکلفه فی فلاة و  
 فضل العرش علی الکبری له فضلک الصوة علی کل مخلقة  
 ذنوب کبری را که در آن است عرش است بکلمه در آن است  
 تشبیه کرده اند که در آن است بر آن خلق است و همچنین تشبیه کرده اند  
 سبع که در کبری است از زمین تا سبع را در جوف فلک  
 است بکلمه پس در آن عالم الاکرام است از حشیه اعظم و اسم  
 سبع است بر این برسم و درین و عرف کائنات و منزل شرف و  
 غنی الذر متوجه است بر ایجاد طلس که فلک السبع است در آن

در این صور اجسام و بر خلق آنچه است بر جوهر مذکور است در عالم ملکات و معانی

السمرات السبع والاربعون سبع الکبری الاکلفه فی فلاة و فضل العرش علی الکبری له فضلک الصوة علی کل مخلقة

السبع الکبری فی فلاة و فضل العرش علی الکبری له فضلک الصوة علی کل مخلقة

السبع الکبری فی فلاة و فضل العرش علی الکبری له فضلک الصوة علی کل مخلقة

والمستفوت او باسم در است و لهذا از اوقات دورگه و غیره  
ست بر یکبار حرف بیرون منزل فرود و اسم معتقد در موجود است بر یکبار و نقش از این  
وحیات و نقد بر تصور کواکب در مقصود این فلک در بودن احوال و جنت و سعادت  
جسم و نیز مقصود برای در حرف بیستین معجز و منزلت جمله از حسد و غنازل است  
و بیست اندک بر آنکه فرد از ایشان با ایشان است از آن بیست و بیست حرف  
که لغزش از حیات اندک عکس چنانچه هر یک از این بیست در یکبار بر آن که  
عزیز و کرسی و رای فلک اطلس و فلک المنزل است و فوق این است  
بلکه نزد ایشان میل است در آن کرسی است و این کرسی اعظم است و  
عزیز است در کرسی است اسم رحمان و کرسی بر وضع القدرین که در حد کعب  
و در دست و نزد حکیم فلک بطین علی کل است و فوق او بیست لا خلا لا ملا  
و منازاد و بیروج در فلک تا من از دور فلک اطلس است که در دوام رب  
منوجه است برای دو سواد اولی و کوکب آن که در اصل است زیرا از بلای  
نامع امر او که کبر او و بیت المعور و سدره المنتهی و خلیل علیهم  
در نوم السبت و حرف یا که از بیروج است و در زمان از منازل و بیت  
المعور در این است که در کعب چنانچه در دست در جبر لو سقطت  
منه حصاة کتبت علی الکعبه و این بیت معور در دار و در بی زمین  
در آن بیت بر روز بقدر از ملک و عود نمیکند بسوی او همیشه در فی  
آیند از باب شرقی زیرا که آن بر ظهور نواز است و بیروج است از باب  
غربی که آن باب ستر نواز است پس عاید می شود در یافته می شود کلام  
حالی قرار میگیرد و سدره المنتهی و از شجره الیت ادرق اول  
بچون اذان فی بیت و تمر ۱۰۰۰۰ ثمن بیوه تا چون از سعادت  
از این شجره شتره بخورند دور شود از سینه آیتن و عش و عطسه است  
در در قفا و سبع قدوس رب الملائکة الزم با این شجره من است  
مال بی آدم و در سدره المنتهی نامی رود تحت آن شجره  
ست که آن مضه ماضه جبر است علی السلام در آن شجره از آب است

کلی استواء آدم  
استوا آدم

بر

مال بعد از آن که در آن سمعت و لا فطر علی قلب کبر و اسم علی متوجه بر  
 برین و سماواتی و کوكب آن که مشتمل بر ستاره است زیرا که در این عالم است و ملک  
 آن و یوم النبی و روحی علیه السلام و حرف ضداد مجر و منزل هر دو این  
 اسم الهی و می گرداند تقایله امران سماء را در عهد آن امر حیوة طوب  
 علماء و بعد از این در حق و بی ملک اعدای و اسم قاضی متوجه است برای یاد سماوات  
 و حروف آن که در حقیقت در طبیعت او قدرت و غیرت است و ملک آن  
 در روز عید السلام و یوم التثانی و حرف ت و منزل حواء باقی اسم الهی و می  
 گرداند تقد تعالی امران سماء را در عهد آن امر برت و ماء و حیات و بر علم  
 و ستر نوزاد سماواتی که ظاهر می شود در عارفان در یوم التثانی این سماوات بسیار  
 از روح مآرون علیه السلام و اسم نوزاد متوجه است برای یاد سماوات و ملک  
 و آن غلب عالم و قلب سموات است و لهذا التسمیه کرد الله تعالی از اهل عالم  
 برای آنکه فوق ادا محاسن است از و برای یاد آفتاب زیرا که نام کوكب است از و  
 نقد و یوم الاصل و حرف نون و منزل سماک اعزل و این اسم الهی بسیار  
 گردان سماوات و یوم الاصل و ساکن گرداننده درین سماوات ارواد  
 است این را و آن در یوم علیه السلام است و اسم  
 سماوات خامسه و ملک آن و کوكب آن که زهره است زیرا که تصور اولاد  
 در ارحام و عشق صورت حمیده نسبت با او میشود و منزل شعر و حرف داء و ممل  
 و یوم الهی و اسم محمی متوجه است برای یاد سماوات و ملک آن و کوكب  
 آن ططارد است زیرا که حرف ط است و اصل دنوان و النسف با و میسند  
 و برای یاد یوم اولیاد و می علیه السلام و حرف طاء و ممل و منزل سماوات  
 و اسم مبین و حرف ط است برای یاد سماوات و دنیا و سماوات و کوكب آن  
 که قمر است زیرا که زهره است و می شود مقادیر از منزه و برای یاد یوم الاثنین  
 و اسم علیه السلام و حرف ال می و منزل اهل و اسم قاضی متوجه است  
 ایما کبره اشیر و حرف و می شود دراز از ذوات اذنان و ذوات  
 ذوات قور و اعده زیارت و حرف ن و حرف ناء و حرف  
 در اقطار از فوق منزل و حرف ن و حرف ناء و حرف  
 در صورت اینها میشود و برای یاد

یوم علیه السلام

یوم الاصل

و ای و حکایت و آنچه درین که ظاهر میشود از سبب در پنج و چهار روز  
 در آنجا و منزل شود و این طایفه است بر عهد و مخلوق است از جمله اسمی  
 متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 بیرون که ظاهر میشود در روز و حرف است بین هر دو و هر دو اسم است  
 متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 بیرون است و آنچه در ظاهر میشود و حرف است در هر دو و هر دو اسم است  
 است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 و منزل سعد بلع دریا در اوراق بعضی متوجه است بعضی هم در رزق  
 بعضی معقول اند و بعضی محسوس و رزق بر رزق از آنجا بقای و دوغیم  
 او و بیوه باشد و اسم نذل متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا  
 معنی و منزل سعد السعدی در حال و معنی فرموده است و ذللتها عالم تشفا  
 رکوبیم و آنها با کون و نیز فرموده است و معنی که ما فی السموات و ما فی  
 الارض جميعا منه و در این حیوانات هم داخل اند و اسم نذل است و علم  
 است نیز اینها حیوانات که معنی ذلالت اند خاصه در زندگان و اسم تعریفی  
 متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 تعریفی علیها ملائکة غلاط شداد و قال یضلون ما یومرون پس در رویه  
 نوبت ظاهر شد با عدد اسم زهر و اسم لطیف و چه برای کارها  
 بر باد سوخته و بر منزل سعد و اینه ظن تعریفی این بر یک سو و قبلیه  
 متوجه است که در این است خفت کرد ایشان را در بطافت و شایسته  
 ایشان من اندر خ صده و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 میان ملائکة بر شرف نسبت ملک است و بر است بشرطه  
 اسم متوجه است برای کارها و صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 اینها صلواتی که از آنجا از فرشته است از آنجا  
 بیرون و چون حق تعالی فرموده است  
 این در این است این جمع کرد

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

سعدی

قبله  
یراکم

قال یا ایها  
 لاصفوق صدیق  
 من العالم



ناتق در ادوار و خانات مطرفی فیما بین ادوار و بجای و همواره تسبیح میکنند لایزال و در  
و همچنین سوایک در ادوار و ج مطرفی از آنکه در تسبیح میکنند چون نفوس خلطه در بدن و  
و تا نیزه گوایک با یمن است ز بذات خود قاصت قوسین الوجوب و این خلطه  
مرج ایچون ملتقیان فیما برزخ لایبغیان الحقیقت اولی سینه البرزخ  
اشایه مرتبه العاطفی العالمین را تا بودن این خلطه قاصت قوسین  
الوجوب و الاطمان بدانکه وجوب عبارت است از اسما و الیه  
عبادت است از اسما و الیه الی کونی و این خط جامع بر دو دست خط اولی در ادوار  
در مای و وجوب و اطمان بدانکه ملتقی است میان آن بر دو دریا و برزخ  
این خط نمیکند در که بر دو و بهم جمع شوند و اما بودن تحقیقت این  
آنکه در این خط تحقیقت اولی علیه السلام است اما برزخ ثانی و مرتبه العاطفی بنابر  
آنکه بالا گذشت و اما بودن ملتقی العالمین بنابر آنکه در وجه شده است  
عالم و وجوب و اطمان که اسما و الیه و کونی است مشترک بین الیه و الیه  
و العبودیه نوشته شد بر ذات خط بنابر آنکه باطن این خط که اسما و الیه  
کلی اندر مری خط و این خط از آنکه اسما و الیه کونی اندر ظاهر وجود نوشته شد  
در طرف باطن خط بنابر آنکه این مرتبه که خط و وجود است باطن خط مذکور  
خط و مرتبه نوشته شد در طرف ظاهر خط بنابر آنکه این مرتبه که خط و علم  
خط و خط مذکور است هم محصور بالیه و الیه باطن خط محصور من موجود  
یعنی خط و خط قوسین خط و وجود و غیر الوجود و مرتبه  
الایوبیه و عالم الیروت و مرتبه الیه و الصفات و الحقایق الیه  
و اتجلی انسانی و انفسط الایلی عیان الکنات سبحان ذی العزت  
و اعظمه و الیک یا و الجبراته که یعنی قوس ارض باطن خط رود  
خط و وجودی نامند بنابر آنکه وجود در این مرتبه را نوشته و کراهه  
منا بر آنکه در این مرتبه وجود در غایت کفر است و نظرت الوجوب بنا بر آنکه  
بالا گذشت و مرتبه الایوبیه بنابر آنکه در این مرتبه عبارت است  
از کوه اسما و ذات و افیات و افعال این خط همه است و مرتبه  
از اسما و الصفات بنابر آنکه در این مرتبه الایوبیه بنا بر آنکه

این خط جامع بر دو دست خط اولی در ادوار

۱۰

و مرتبه عبودیت است

بنا بر

ن خط عا عیان

حقا بقرآنیه عبارت است از کمال الهی که بریت و شرف است یا از اعانت  
 و این قوس محیط اینهاست اجمالاً و المنسب الیها المکملات مبارک  
 بلکه حق است و گرفته است درین قوس بر اعیان ممکنات از حیثیت  
 و سبحان ذی العزیز و العلیه و الکبریا و الجبروت بنا بر آنکه این مرتبه عظمت  
 و کبریا در منشا صفات و معنی جبروت صفات است قوس ظاهر علم  
 و عالم الحقایق الکویه و تجر الامکان و مرتبه الحقایق الکونیة  
 و عالم المعانی و حضرت ادرت نام و حضرت الاستعدادات و محیط  
 الالهیه سبحان ذی الملک و الملکوت قوس ظاهر علم و مرتبه الحقایق الکونیة می نامند بنا بر آنکه از باب  
 معلوم شد و عالم المعانی و حضرت ادرت نام و حضرت الاستعدادات و باب  
 آنکه این مرتبه معانی و درت نام است استعدادات عالم لطیف و کشف است  
 یعنی مجردات و احباب و محیط الالهیه بنا بر آنکه مظهر کمال الهیه  
 و سبحان ذی الملک و الملکوت بنا بر آنکه درین مرتبه استعداد عالم حکمت  
 و ملکوت یعنی ملائکه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن  
 الرحیم مالک یوم الدین در قوس ظاهر علم و وجودی است بنا بر آنکه معنی  
 حمد اظهار صفات است و این قوس مرتبه صفات است و اینک گفته  
 و اینک گفتین الله فالصراط المستقیم الذی انعمت علیه غیر  
 المذموم و لا الضالین در قوس ظاهر علم نوشته شد اشارت  
 بدین قوس بر آنکه اسمی است که مخصوص اند بعبودیت و تسبیح  
 و تحمید دایره ثانی در ظاهر وجود و علم و برزخ السانی است  
 در وجود و جنبه بالا شدت عبادت از طرف باطن لایق نام است  
 و ظاهر علم از طرف ظاهر او و برزخ اذ امر حایل که شامل برودت  
 و بجهت مندرج است در این دو از اسماء الهی و کونی و آن صفت است  
 در ظاهر علم و این القیم همه اسماء یاد است و تسبیح حق  
 اسمی در دو عاید گشته خلاف ملائکه و حیوان که عبارت است  
 بنابر نمیکند که با اسمی در این دو دایره

۲۰

در قوس ظاهر علم

مفوس کرده شد بدو قوس بسبب خطی که در بیت بیناه قوسی را بطریق وجود  
کرد که شامل سماواتی است و قوس را بطریق علم که شامل سماوات  
کونی است و خط و مسطانی که درین مرتبه عبارت بر حقیقت اولی است و در حقیقت  
اولی حقیقت و ماده او است که حقیقت انسانی چنانچه پیش ازین گفته شد  
و چون قوس ظاهر در دو باعتبار کثرت نسبی است نه باعتبار وحدت حقیقی است  
سماواتی بود زیرا که نشو و نما و باقی کثرت است نه باعتبار وجود  
و برکت و برکت اسم الی در وی ثبت کرده شد و چون حقیقت انسانی وجود  
قوس ظاهر علم باعتبار کثرت حقیقی است نه باعتبار وحدت نسبی است  
کونی بود زیرا که کثرت حقیقی نسبت به حقایق کونی از وحدت نسبی است  
و برکت اسم الی کونی در وی ثبت کرده شد و چون حقیقت انسانی بر دو قوس  
دارد شامل بود و جامع لاجرم مظهر اسم جامع شد یعنی اسمی که جامع است  
و نزد ایشان الله اسم جامع است که شامل سماوات و صفات و افعال است  
و این است و برکت اسم الی کونی از نفس رحمانی که عبارت ازین است  
ثانی است ظاهر کثرت است و عبارت از عالم ماسوی الله و کائنات و موجودات  
ظهور این هر دو است کونی است از نفس رحمانی است یعنی عالم ماسوی الله و کائنات  
و موجودات عبارت است از ظهور این حقایق کونی که ناشی از از نفس رحمانی  
و آن از عقل کانی است بر این حقایق که بر او است که بنا بر آنکه این حقایق  
کونی از حقایق الهی است بلکه که حافظ سماواتی اندر او است و برکت  
حروف اند و این حروف جدا است از هر دو ظاهر است حق عبارت  
ازین نفس است باین حروف یعنی ظاهر بر حق عبارت ازین نفس  
است که بر حق ثانی است باین حقایق کونی زیرا که اینها کمال ظهور است  
باین حروف یعنی حقایق کونی که ازین نفس ظاهر گشته است  
از این نفس اند یعنی از غیب هویت که در هر دو است پس از هر دو  
شود حقایق کونی بر این نفس رحمانی که اکنون ظاهر است حق  
است در باطن حق بود است از هر دو ظاهر این عین باطن بوده است  
شش از روی حقیقت زیرا که در این مرتبه نیز با احاطه تصور





و لفظه و سبب دانگور و انسان فرسودا و انرا در اولی که در حد و حدیثی است  
 چنانکه گفته شد که روح و قلب و نفس و عقل و احواس و قوای خاصه و باطنی  
 بلکه حق قوی آن است معنی که گذشت در عضوی از اعضای او یا قوی از  
 قوای خاصه و باطنی او میگردد یا نفس میگردد و میگوید که این زینت این روح خلاق  
 باشد و حذف فایده چرا که اعضا و قوای زیدی حصر اند پس چندین هزار  
 زینت دیده پس در این حذف واضح است چرا که زینت این جمیع است نه آنرا که یکی از  
 قوای و اجزای زینت است علاوه بر حیات مافی ابواب آنچه او میگوید و در این است  
 عضوی از اعضا و جزوی از اجزاء و قوتی از قوای زینت است پس در این است  
 هرگز عقل کل را و نفس کل را گویند که خداست و طبیعت کل و عرش و برسی و ملکوت  
 و نجوم و کواکب و شمس را گویند چنانچه ابراهیم علیه السلام گفت در رابطه او فی قوله  
 فلما حق عبد الفیل رای کونیا قال نذاری و همین عباد را مطلقه و جز را که بسند  
 گوید خداست زنده باشد از اینها در آن مرتبه عین بودند چنانچه با آنکه  
 زیرا که مرتبه الوهیت منزله و مرتبه از اینهاست بلکه اینها مطلقه و مجالی حق اند  
 و همین معلومات حق که در مرتبه علم عین علم حق بود و نواقص حق و صفات حق بودند  
 و در این مرتبه نه عین علم اند و نه قائم بحق و چون معنی در آن است که این جمیع  
 شیئی را در دست آنست بر علی از این جمیع آن جمیع باشد یعنی حق و لکن  
 حق تعالی و در این مرتبه مابعد سواد اول و آخر و الظاهر و الباطن  
 یعنی آنچه اول بود آخر بود چنانچه باطن بود ظاهر همان است اگر چه مابعد است  
 مخلصه نه آنکه آخر و ظاهر این کثرت است چنانچه در اینها که اینها حقند  
 عالم طریقت است پس سوی الله و عبرت بر وی اطلاق میکنند کما قال عالم طریقت  
 الصفات است بر وی اسم سوالت و بیزین اطلاق میکنند بلکه نه عین اند  
 و حق تعالی در این مرتبه است عالم لطیف یعنی عالم حیرات ماده نداشتن و آن  
 عالم است یعنی نفوس ناطقه تشبیه خواهد نمودند به باد گرفته باشد خواهد  
 بود بقول یعنی مایه که رویه و نفوس است و مایه که سماوی و غیره است  
 و عالم کثیف یعنی ماده و آن علاوه بر این است که آن از محیط کل  
 و این سطح ظاهرش نامرئی است که در آن است در سطره که بر محیط

ان معنی که در حد و حدیثی است

که شرح اندازان لفظ محیط آن که بر این است و این دو عالم به تمامها  
 طایفه و کیفیت و ماهیت در اینها وجود خارجی بر این دایره  
 اتفاق تمام مسطور است به صورت خارجی چنانچه قول مصنف اشعار میکند بان دو عالم  
 این برین است و مشتق کونی که در قوس ظاهر علمت کلمات عالم ارواح و اجسام است  
 و نیز درین دایره ظاهر مکتوبه این دایره اشعار است به تمامها و نیز  
 کتابت حسن رحمانی است و تفصیل فرزات عالم ارواح و اجسام تا آنکه در جمیع  
 کتب معجزت ادرت این بریت و هیئت حروف نفس رحمانی است که درین  
 در تمام است به تمامها و نیز در دوم اشعار است به تجلی و تقنین تالی که نفس  
 رحمانی است و تفصیل مسورات عالم ارواح و اجسام تا انسان که جمیع کل عقایق  
 انجلی و کونی درینجا است بریت و مشتق عقایق کونی نفس رحمانی است و نظائر  
 آن که درین دایره دوم کتابت است و تفصیل پس این دایره نمیدانست بر جمیع  
 در طایفه و کیفیت و جمیع عوالم در وی ثابت و بوی ظاهر که در این منظور  
 در قرآن شایسته از انبیا ط این نفس رحمانی است و کتابت مسطور اشعار است  
 به ثبوت عوالم در وی بر رق در لغت حدیث که در این نوشته بود پس است  
 که درین برای سطر که در کتابت نوشته بود و معنی مسطور مکتوب است و نیز  
 نفس رحمانی که تالی است نمونر کاغذ منسبت است و عقایق عالم نیز  
 کتابت مسطور است در هر احوال و میزان و چندین ... در محیط این دایره  
 اندک هر احوالی است که بنامه شود ... با یک گرازمونی و نیز  
 از حدت یف میکند ... اصل بریت بعضی همچون برق خاطر است  
 و بعضی آن با دخت و بعضی همچون آب تازی و بعضی همچون باد و بعضی  
 همچون توده و بعضی جلق است خود بعضی بر وی بنامه ...  
 و میزان پیش نام خوانند و در او راست که ... در این  
 و بریک در محیط این دایره باشند چرا که در حدت ادرت در  
 ایستگاری و در حقا عرض امکان تفرقه از انبیا پس است جهان  
 عرش در کرسی بنامه بود این کرد در محیط این دایره است لاجرم  
 نیز در محیط این دایره بود روی ... عالم لسم سقف اجتهت هر آن

۱۳۴۹

که در هر سه حدت بود این

بر زمین

ارضی

بینها



حقیقت ازین است و هیئت آنها و کونی که در قوس ثانی این دایره است  
 بنا بر گفته شده بکرات و مراتب و این است و هیئت آنها و هیئت کونی که در  
 قوس ظاهر علم است کلیات عالم ارواح و اقباس است و نیز بر یک دایره است  
 محیط بر جزئیات که محیط است و بر یک نیز محیط است بر ماد و ذرات و ذرات  
 محیط مافوق خود است چنانچه احاطه عقل کل بر جمیع عقول و اقباس نفس  
 کل بر جمیع نفوس با وجود آنکه نفس کل محیط عقل کل است و طبیعت کل محیط  
 نفس کل است و جوهر سیاه و عرش محیط این جمیع و محیط کرسی است  
 از است و مراتب آنها و هیئت کونی که در قوس ظاهر علم است کلیات حقیقت  
 عالم ارواح و اجسام اند و تفاوت از در صورت وجودات خارجی اینها  
 چه بعضی از اینها اصلا وجود خارجی ندارند همچون طبیعت کل و جوهر  
 سیاه و چنانچه تصریح کرده است شیخ محمد بن ابی‌الزین ابن عربیه در فتوحات و بر یکی  
 از اینها همچون دایره است چنانچه دایره محیط است بر آنچه در محیط است همچون  
 اینها محیط اند بر جزئیات که در ضمن اینهاست همچو عقل کل که صورت وجود خارجی  
 یافته است و آن نزد ایشان و نزد حکما عقل اول است محیط بر عقول یافته  
 و معیض او بر بی اینهاست و نفس کل که صورت وجود خارجی گرفته است محیط  
 بر جمیع نفوس یافته و معیض او بر بی اینهاست بدین معنی که عقل کل و شفا  
 و ترتیب از وی باید و میسرند القیاس است و هیئت اسم الهی  
 که در قوس ظاهر وجود است اند همچون اسم الهی و بر یکی نیز دایره  
 محیط بر اجزای خود و اجزای که مادون است چنانکه گفته شد در قوس  
 ظاهر علم یعنی بر یک اسم الهی که در قوس ظاهر وجود است است حقیق  
 و استعدادی کلی است که شامل است بر اجزای و استعداد است که در ضمن است  
 و نیز بر اجزای و استعداد است که در ضمن مادون است بدین معنی حقیقت  
 و استعداد کلی است که شامل است بر جمیع استعدادات بدیهه و نیز استعدادات  
 باعینه و همچنین با است حقیقت و استعداد است که شامل است  
 استعدادات باعینه را و نیز استعدادات باعینه را و طبع القیاس  
 در اجزای در محیط کل خود متعین است در کلیات اسم الهی و شفا

ترتیب  
 اسماء

استعداد

اسماهی کونی و کلیات اسما و آبی در قوس ظاهر وجود و کلیات حقایق کونی  
در قوس ظاهر یعنی متعین بر یک از اسما و آبی و کونی که در قوس ظاهر  
وجود و ظاهر علم اند متعین اند و نیز بر جزوی و استعدادی که در محیط است  
متعین اند و استعدادی غیر متعین است پس از بر دو جانب که قوس ظاهر  
وجود و حقیقت است اسما و کلیات آبی و کونی و کلیات و جزئیات آبی  
و حقیقت ظاهر که در این وجه استعدادات غیر متعین است که بر اسم کلی آبی  
منظر بصیرت است فاعل اسم کلی کونی باشد و رب او و بر اسم کلی آبی  
منظر بصیرت است فاعل اسم کلی آبی باشد و مربوط به جزئیات (از  
جزوی آبی منظر و رب اسم جزوی کونی باشد و رب اسم جزوی و کونی  
منظر و رب قوت او) متغایر است ادوی خاص است که موجب ظهور  
عقل کلی است و تربیت او و استعدادات برای منظر آن و همچنین بر یک  
از جزئیات و استعدادات بدو موجب ظهور و تربیت است هر یک  
جزئیات عقول را و آنچه نباید اعمت دارد و یعنی ابداع ایجاب است  
بغیر ماده و مثال چنانچه عقل اول بلکه برش پیش است اگر چه ماده دارد  
نیز اگر نزد ایشان تجلی را کمتر است پس ترکیب مخلوق را تعلق با ابداع است  
و باطن است پس اصل است که موجب ظهور نفس کل است و تربیت  
او و استعداد برای منظر آن و همچنین بر یک از جزئیات و استعدادات  
باطنی که در ضمن اسم باطن اند موجب ظهور و تربیت است هر یک  
جزئیات و استعدادات که در ضمن نفس کل است و باطنی که در ضمن است  
است ازین اسم است و قاهر استعدادی خاص است که موجب ظهور و تربیت  
خون است و بر یک از جزئیات و استعدادات تفصیله که در ضمن  
قاهر است ترکیب از استعدادات که در ضمن است و بر یکی جمع تجلیات  
قاهر است و چنانچه استعدادهای الهی و کونی چنانچه تفصل آن  
بالذکر یافتیم و ظاهر وجود منظر ظاهر علم باشد و ظاهر علم منظر

استعدادات

کل

چشم و باطن

کتاب

و در بوب اولی ز بر آنکه مرتبه طاهر وجود فوق مرتبه طاهر است و مرتبه فوق  
 بری و وجود مرتبه تحت است و مرتبه تحت منظر و ملاحظه است و در حقیقت  
 ای ملاحظه در ظهور حقایق کونی و حقایق مشروطه در وجود حقایق الهی  
 و تمیز در هر دو جانب منوط بحقیقت زرفی انسانی و اما حقیقت  
 انسانی که عبارت است از برزخی که منشأ و قوسین است و قواسم و جامع  
 و احاطت بر جمیع حقایق آن و کونی دارد و خلاف جمیع دیگر حقایق  
 ایشان را آن احاطت نیست بلکه بغیر اسمی که رب ایشان است نمیدانند  
 و در اول تسبیح و عبادت میکنند و ایشان بحسب جمیع حقایق آن  
 جمیع اسمی را میخوانند و تسبیح و عبادت میکنند و آیه علم آدم الهی است که  
 دلالت بر جمعیت مدبر حکمذ چون بنام نظر کنی قوس طاهر وجود و ظاهر علم  
 باطن و ظاهر این حقیقت انسانی است که بی سینه که جمیع حقایق کونی  
 و الهی از خط است و جمیع اجزاء علیه و قوای روحانی اوست و او به  
 حسب جمیع کل مجموع است پس سجده ملائکه او را از مجموع جزو است هر کل بود  
 یعنی اسماء الهی بغیر اسماء کونی ظهور نمی یابند و اینها بغیر اسماء کونی  
 یا بند و متمیزین بر دو بی حقیقت انسانی نمی باشد که برزخ است میان  
 آن بر دو و جامع آن بر دو است یعنی بجانب کونی و مگر را بجانب  
 ظهور و لهذا انسان حق را جمیع اسماء شناخت و تسبیح و عبادت به  
 اسماء کرد اینها را که اولی نام و الله در شان او را در خلاف ملائکه که تسبیح  
 اسماء کرد و باب ایشان است تسبیح و عبادت میکنند و حق را بغیر اسماء  
 نمی شناسد و لهذا ابلیس جمیع اسماء که در آدم علیه السلام ظهور یافت  
 غیر اسماء حق دانست و در حالی حق نیافت و آدم را اسمی که تسبیح و عبادت  
 و در عذبه میزد که در ملک از شجر و تسبیح حق بغیر اسمی که رب اوست می کنند  
 و کافر می شود پس است کفر ابلیس علیه السلام و باید که با حق علم نرسد و حق  
 بحق باید کرد و ابلیس قویست کند و ابا و امتنان نمود و زیاد آنرا حق  
 بر آورد و ندانست که قوای روحانی که منشأ آنها ملک است است بر او

صفحه ۳

۱۱۰

بمحبت

حقیقت الهی است که نشاندان بی بحیثیت قسم و این عبارت مرتبه  
 احسان را در روح خویش مرتبه را در روح او جز از آن برون نبیند مگر در کلیت  
 است اما احسان عالی که اصناف صفات حق از مثل حیوة و علم و ارادت  
 و قدرت و معبود و کلام و حقایق ایشان همه در بزرگی الهی الهی است  
 است هر یکی بر یکی که مشتمل باشد یکی نیز بر صفات لغت می شود بدو قسم  
 یکی از آنرا در وقت حیله نام علمی و دیگری از آنرا در محیط تمام الهی است  
 که در محیط است بر اکثر اشیا و وقت اول اصناف صفات است که قسمی  
 است تا تیر سیم و اجناس عالی به بار آن گفته که اینها فوق بر او مناسب  
 اند از اسما الهی و کونی و ارادت حق نزد ایشان عبارت است از تجلی  
 حق بر یکجا معدوم و وسیع او عبارت است از تجلی علم خویش که معانی است  
 کشفیه کلام ذاتی در مقام جمع اشیاء و اعیانی در مقام جمع و تعویض  
 ظاهر او با فنانه بطریق شهود و ابر او عبارت است از تجلی حق و تعلق  
 علم او بحقایق بطریق شهود و کلام او عبارت است از تجلی که حاصل است  
 از تعلق و ارادت و قدرت برای اظهار آنچه در غیب است و اینها در آن  
 حق سبحانه و تعالی فرموده اند از آنرا که ایشان بقول لکن یقولون  
 معانی مذکور در کتب ایشان مسطور است اما مع حیوة شنایه تجلی حق  
 باشد که بان حق تمیز باشد از غیر می مانند سنگ و یزید و علم حق  
 شاید تجلی حق باشد که بان ذات و عالم مسلک شده و در این صفات  
 اگر چه اصول اند غیر خود را و باران اصناف صفات نامیده لکن  
 بعضی شده و اندیم بعضی در حقیقت همچون عالم مشروط بحیوة است  
 و قدرت را در ارادت پرست و سسته باقی چهار مذکور و این معنی  
 احتمال است بر معانی بعضی در انبیا در کتب ایشان مسطور است اما  
 آن بر معنی که بین الواح حدیث و الاحادیث است باعتبار عاطفت او  
 مع تجلی اول را حقیقت محمد است علیه السلام و این بزرگ عالمی است  
 گفته شد صورت او است یعنی بزرگ اول با عباد را که نفس تجلی

خارج از این حد است  
 علم حق  
 علم حق

علم



نه باطن از حیات از این  
و این است

برزخیت

کود

بر سر حدیث است نه باعتبار رابطه ظاهر و باطنه حقیقت محمدی است چنانکه  
 در آن حقیقت مصوریت صورت برزخ و برزخ صورت اوست هم و صفاتی دیگر  
 که خدای از انبیاء علیهم السلام در این برزخ ثانی ثابت است بلکه عین اوست  
 چنانچه حقیقت انسانی محمدی عین برزخ کبری است این عین برزخ دوم است  
 و مستصفاً بان و درین برزخیت کبری که اولیاب قوسین احدیت و اولیاب  
 است غایتی موعود محمدیست عبدالسلام و او ادنی اش را است با اتحاد قوسین احدیت  
 و او احدیت بود بواسطه انضمام شرط برزخی که سبب انضمام دایره بود بقوسین در  
 سطوت نور تجلی ذات و این برزخیت ثانی صفا که قوسین ظاهر بود  
 و ظاهر علم است غایتی از انبیاء دیگر علیهم السلام و به نسبت بالایشان نیز قوسین  
 ظاهر وجود و ظاهر علم متحد میگردد و تجلی ذاتی که باین ان خصوصیت عبارت  
 از ان اتحاد است بواسطه اختفا در زخمت در سطوت ظهور نور تجلی ذات و لکن  
 حکم علیه یکی از امتهات صفات است شریعی برزخیت کبری اول مرتبه نیز قوسین  
 احدیت و او احدیت است بخلاف برزخیت ثانی که مرتبه ثانی نیز مذکور است و این  
 برزخیت غایت موعود و شهود و جده ان محمد صلی الله علیه و سلم است قبل فناء فی  
 و چون تیز دور نمود و قوسین متحد گردند بواسطه سطوت تجلی ذات فانی است  
 حاصل آید و او ادنی اش را است و برزخیت ثانی غایت موعود و جده ان  
 و شهود دیگر انبیاء علیهم السلام قبل از فناء اما بعد از فناء بر دو قوسینه مبدع گردد  
 سطوت نور تجلی ذات در ضمن یکی از امتهات صفات و مقام او ادنی نسبت  
 ایشان این است اما به نسبت محمد علیه السلام تجلی ذات در ضمن وحدت که فوق  
 همه مرتبه است و لهذا آنحضرت افضل انبیاء و اولیا گشتند که در حقایق انبیاء  
 در برزخ ثانی ثابت است که اثر آن علیهم در کتب احکام و از ذرات پیکر  
 ایشان ظاهر است بر این صفات بعضی هماء جمالی بند و بعضی جلای و بعضی  
 مرکب برزین بر دو یا علیهم یکی از ان و احکام و شرایع بحسب آن دارد و در  
 مستقان جلال چون شرایع ماسی علیه السلام و شاق است و متعین جمال

جعل  
 همچون شراعی علیہ السلام که در نماز است سهولیت بود و محمد صلی الله علیه و سلم  
 چون تصدیق کجاست بود بعضی احکام و شراعی منظر جمال شمس همچون حرف  
 و بعضی منظر جمال همچون عفو از قصاص و بعضی بین بین همچون که کلمات  
 که من وجه عبادت است و من وجه عقوبت و همچنین از ذوق و از ذوال که از  
 ایشانها وارد میشود و منظر آن در این میباشند و متضمن آن همچنان است  
 و بیان و ترتیب کجاست آن حقایق و متضمن آن میباشند و سخن  
 درین دایره و اسرار آن غایت و نهایت ندادند زیرا که اسماواتی را  
 نهایت نیست و همچنین منظر در هر اسم نیز نیست بلکه در عالم جمیع کلمات  
 الالهی و نقل لوکان انجر مداد الکلمات و نقد الیقین ان تنقد کلمات  
 الاهی و لیکننا بمنه مدام بهین احضار کنیم که از آن عزیزت و کاریا  
 بهتر ازین است که ترک قیل و قال و استغراق در حق است و صفات  
 حق ذاته ذات صفاته صفاته (فعله انفاله در پیش است در حق  
 تمام شد شرح جام جهان نما من تصنیف عالم ربانی و عارف محمدانی محمد  
 بن عبدالرحمن مغزلی قدس الله سره الفیض بقاریخ سوم ماه محرم الحرام  
 در مسجدی که مستقر آن روضه متبرکه حافظ محمد سلیم صاحب قدس سره روز  
 عرس و عزیزی حافظ صاحب شکر که این فقره بتقریب بین روز  
 در موضعی بپهلوانی پور رفته بود بواسطه قدر ابراهیم ولد فایقان ساکن بستی  
 دانشمندان تدقیق جان مرقع فقط

از بیاد و الکریم خدیجه





